

حسین بهروزنیا از مردان بی حاشیه موسیقی ایران است. او با نگاهی نو به ساز بریط این ساز را دوباره برای مخاطب خودش عرضه کرده است. بهروزی نیا ساز *عود* را نزد منصور نریمان و تارا را زیر نظر *رضا وهدانی* تعلیم دید و ردیف را نزد محمدرضا لطفی آموخت. استعداد او در موسیقی به اندازه‌ای بود که سال ۱۳۵۸ و تنها زمانی که ۱۷ سال داشت، در مرکز حفظ و اشاعه موسیقی مشغول تدریس موسیقی شد. او در مدت فعالیت هنری خویش با استادان بزرگی همکاری و آلبوم‌های بسیاری آهنگ‌سازی کرده است. از همنشینی در کنار محمدرضا شجریان و انتشار آلبوم «شب سکوت کوبرا» تا همراهی مداوم با گروه «دستان» و اجرای کنسرت‌های متعدد با خوانندگان نامدار، با اینکه با همکاری ابراهیم قنبری مهرس از سالیان سال ساز بریط را احیا کرده، اما هیچ‌کاد درگیر القاب برطمطراق رایج در موسیقی نشده و جزء معدود هنرمندانی است که بریط را به سبک ایرانی می‌نوازد. این روزها حسین بهروزی نیا با همکاری حسین علیزاده در حال برگزاری کنسرت بادهانوازی موسیقی در آمریکا و اروپاست. این کنسرت بهانه‌ای شد برای گفت‌وگی ما با این هنرمند بی حاشیه.

حال این روزهای موسیقی ما را چطور ارزیابی می‌کنید؟

حال موسیقی ما در داخل زیاد خوب نیست، متأسفانه بوی خوشی از وضعیت کنونی موسیقی در داخل ایران به مشام نمی‌رسد. در خارج از ایران فعالیت‌های موسیقی کامکان ادامه دارد و ایرانی‌ها و غیرایرانی‌ها هر روز بیشتر از قبل به موسیقی ایرانی توجه می‌کنند و به ارزش و غنای آن اهمیت بیشتری می‌دهند. هم‌اکنون موسیقی ما به سمت مسائل دانشگاهی کشیده می‌شود و مدنظر دانشگاه‌های دنیا قرار گرفته، درحالی‌که بلاکنکلیفی در داخل ایران مروج می‌زند؛ از یک طرف آموزش موسیقی در سطح وسیع و با تأیید وزارت ارشاد انجام می‌شود، هنرستان‌ها و دانشگاه‌های موسیقی مشغول تربیت موسیقی‌دان هستند و علاقه‌مندان بسیاری نیز به این امید که زمانی بتوانند در گروه‌ها و ارکسترهای خصوصی و دولتی حضور داشته باشند، مشغول یادگیری موسیقی‌اند، اما از طرف دیگر اجازه فعالیت به آنها داده نمی‌شود. با این حساب چرا اجازه می‌دهند جوانان به یادگیری موسیقی بپردازند؟ دلیل این بلاکنکلیفی چیست؟

حما سال گذشته کنسرت بادهای با حسین علیزاده برگزار کردید. امسال هم شاهد برگزاری آن هستیم. دلیل این همکاری مجدد پس از یک سال چیست؟
آشنایی کاملی با آثار و کنسرت‌های آقای علیزاده داشتم، ایشان هم چندین بار در کنسرت‌ها و برنامه‌های ما حاضر شده بودند. باین‌حال در هیچ پروژه‌ای همکاری نداشتم، سبب این علاقه‌مند بودم این همنشینی حاصل شود، تا اینکه این اتفاق در سال گذشته افتاد و چهار شب کنسرت برگزار کردیم. به‌جرت می‌گویم، همنشینی و ساززدن در کنار استاد علیزاده در آن چهار شب یکی از شیرین‌ترین لحظات زندگی‌ام بود. از همان زمان تصمیم گرفتم این برنامه را ادامه دهم اما به دلیل مشغله کاری هردویمان تصمیم بر آن شد ادامه برنامه را به امسال موکول کنیم که شامل اجرا در آمریکا و اروپاست.

حالا چه خصوصیاتی در حسین علیزاده وجود دارد که باعث تداوم همکاری‌تان شده است؟

من و آقای علیزاده سلیقه‌های نزدیک و نگاه مشترکی از لحاظ ارائه موسیقی داریم. در اولین دیدار ما که سال گذشته در تورنتو اتفاق افتاد، در کمتر از سه ساعت به زبان مشترکی دست یافتیم. جالب اینجاست که قبل از اولین دیدارمان زمانی که درباره نام پروژه با ایشان مشورت کردم، «زخمه دل» را به این دلیل که هر دو از ساز زخمه‌ای استفاده می‌کنیم و همچنین اصل بادهانوازی بر مهدلی است، پیشنهاد دادیم. همین اتفاق نیز افتاد و به گفته ایشان دل‌ها را به هم دادیم و با آرنژی‌ای که از مردم گرفتیم، فضای جدیدی از کنسرت‌های ما در هر شب ایجاد می‌شد. معتقدم آقای علیزاده جدا از نام بزرگی که در عرصه موسیقی دارند، بسیار افتاده‌حال و بزرگ‌منش هستند و احترام خاصی برای اخلاق، منش و طرز تفکر ایشان قائلم.

گذشته وجود دارد؟
هر دو برنامه بر مبنای بادهانوازی بوده است، کماینکه در هر چهار شب اجرای برنامه در سال گذشته تفاوت‌های بسیاری در شیوه اجرا و ارائه موسیقی وجود داشت، درواقع برای شروع هر باده‌ای، سرخط‌ها و متدهایی در نظر گرفته می‌شود که با حرکت روی آن اصول شروع به کار کرده و برنامه را ادامه می‌دهیم. در برنامه امسال سرخط‌ها و قطعات ابتدایی تغییر کرده و ملودی‌های دیگری را در نظر گرفته‌ایم. قسمت عمده کار ما بادهانوازی است و از آنجایی که چند سال هم‌زمان در حال اجرا هستیم، یک ملودی را به‌صورت ترجیع‌بند در نظر می‌گیریم و لایه‌ای ترجیع‌بند‌ها تک‌نوازی‌هایی را به صورت باده نیز انجام می‌دهیم.

حالا هنرمندان دیگری نیز شما و آقای علیزاده را در این کنسرت همراهی می‌کنند؟
در این برنامه‌ها، بهنام سامانی تنبک می‌نوازد و صبا علیزاده نیز در یکی از قسمت‌های برنامه به جیم ما ملحق شده و کمانچه‌نوازی می‌کند. در قسمت اول این کنسرت جیابا علیزاده شور‌انگیز و در قسمت دوم تار خواهند نواخت.

حالا می‌دانیم که بادهانوازی عبارت است از خلق یک اثر در لحظه. مباحث بسیاری در این زمینه وجود دارد و برخی از منتقدان بادهانوازی، معتقدند باده‌نواز روی صحنه محافظه‌کارتر می‌شود. آیا بادهانوازی می‌تواند به اندازه گروه‌نوازی برای مخاطب موسیقی ایرانی جذاب باشد؟

گفت‌وگو با حسین بهروزی نیا، نوازنده

برخی مغازه‌دار موسیقی‌اند

محمدجواد معافی



این دو نگاه می‌تواند متفاوت باشد؛ نگاه اول شامل آهنگ‌سازی و گروه‌نوازی است که جایگاه خاص خودش را دارد که هر دو ما در این بخش هم فعالیت وسیعی داشتیم و می‌توانیم کارهای مختلفی ساخته و اجرا کنیم. اما یکی از شاخصه‌های موسیقی ما براساس باده‌نوازی است به این معنا که اوج کار نوازنده ایرانی باده‌نوازی قلمداد می‌شود. شاید اگر آهنگ‌سازی زمان بسیاری صرف ساختن یک ملودی می‌کرد، هیچ‌گاه نمی‌توانست به زیبایی باده‌هایی که مروج فرهنگ شریف و جلیل شهناز در لحظه خلق کردند، قطعه‌ای بسازد. ازاین‌رو باده‌نوازی می‌تواند اوج مهارت یک نوازنده در موسیقی ایرانی تلقی شود. هرچند در موسیقی غربی و در بخش جَز هم باده‌نوازی وجود دارد و مبحث باده مختص موسیقی ایران نیست.

حالا پس با این حساب، هر نوازنده‌ای این قابلیت را ندارد که بادهانواز خوبی باشد...

دقیقا، نوازنده‌های بسیاری هستند که خیلی خوب ساز می‌زنند ولی فقط گروه‌نواز هستند و قابلیت اجرا به صورت تک‌نوازی را ندارند و برعکس، اما برخی نوازندگان وجود دارند که قابلیت اجرای گروه‌نوازی و تک‌نوازی را به صورت عالی دارند. باین‌حال، در نگاهی کلی به باده‌نوازی، می‌توان بیان کرد این بخش تکمیل‌کننده هنر یک نوازنده است که باید آموخته‌های خود شامل تکنیک‌های نوازندگی، ضرب‌ها، دستگاه‌ها و مانند اینها را به صورت زنده ارائه کند. اگر قرار بر این باشد آنچه در کتاب‌ها و ردیف موسیقی ایرانی یاد گرفته را عینا انجام دهد عملا کار خاصی انجام نداده است. اینها مانند کتاب لغت و دایره‌المعارف هستند کسی می‌تواند موفق باشد که پا را فراتر گذاشته و به درجه خلق در لحظه برسد. همچنین باده‌نواز باید شناخت کاملی از دستگاه‌های موسیقی و گوشه‌های آن داشته باشد، برای مثال، اگر قرار بر باده‌نوازی در دستگاه شور باشد، نوازنده باید بر گوشه‌های آن مسلط باشد و بتواند با کمک پل‌های ارتباطی به دستگاه دیگری گردش کند. اگر این دانش را نداشته و به آن حد نرسیده باشد، موفقیتش حاصل نمی‌شود.

حالا با این حساب، می‌توان گفت هنرمندانی مانند مرحوم سینکی یا فروبوسنی که اکثر در گروه‌نوازی حاضر بوده‌اند، از قابلیت

تک‌نوازی بی‌بهره بودند؟

خیر، با توجه به شناخت کافی‌ای که از این دو هنرمند دارم و بر قدرت نوازندگی آنها واقفم، این دو بزرگوار قابلیت اجرا در گروه‌نوازی و تک‌نوازی را داشتند اما دوره فعالیت آنها زمانی بود که مجال برای ارائه تک‌نوازی آنها وجود نداشت. درحالی‌که یقین دارم می‌توانستند تک‌نوازی‌های فوق‌العاده‌ای داشته باشند.

حالا یکی از نقدهایی که به

باده‌نوازی می‌شود آن است که آهنگ‌ساز فرصت تفکر درباره جمله بعدی موسیقایی‌اش ندارد. از آن جهت موسیقی پر از پاساژهای تکراری و پایه‌های رتیمیک طولانی می‌شود. این نقد تا چه اندازه درست است؟

می‌توان گفت این‌طور هم هست، ولی پاساژ در موسیقی، رسیدن از نقطه‌ای به نقطه دیگری است. برای وصل‌کردن یک ملودی به ملودی دیگر در فرصتی که وجود دارد، می‌توان از پاساژ استفاده کرد حال ممکن است این پاساژ دو نت باشد یا هر تعداد دیگر. اما باید در نظر داشت در جمله‌بندی موسیقی ارائه انواع ملودی‌ها به صورت متوالی و پشت سر هم نه‌فقط زیبایی خاصی ندارد که عملا امکان‌پذیر هم نیست. شما حتی در مکالمات

موسیقی

رتیم ۱۷ضربی، ملودی گذاشته شده.
حالا چگونه می‌توان مثبت‌بودن نتیجه یک تجربه را دریافت؟ آیا مقبول بودن کار نو و متفاوت در میان توده مردم کافی‌ست تا نتیجه مثبتی از تجربه‌مان بگیریم؟

خیر، اهل فن و کارشناسان هستند که مهر تأییدی بر مثبت‌بودن یک حرکت نوآورانه می‌زنند. گاهی اوقات اثری هست که با اقبال مردم و استقبال آنها مواجه می‌شود، اما اهل فن آن را تأیید نمی‌کنند. ارزش یک کار هنری را باید خبره‌های آن کار تأیید کنند.

حالا اخیرا کارهایی در موسیقی تولید شده که بسیار پرفروش بودند، اما مقبول اهل فن نبوده‌اند و با وجودی‌که از سازهای ایرانی استفاده شده، یک حالت پایلوردارد...

شما همان کار‌ها را نگاه کنید، اکثرا سهل‌الهُضم هستند و به‌راحتی مردم آنها را می‌پذیرند. اینها نشانه‌های پایلورایبودن یک کار است و قرار نیست از لحاظ علمی هم جایگاهی قوی داشته باشند.

حالا شما سابقه همکاری طولانی با گروه دستان داشتید. این همکاری منجر به خلق آثار ماندگاری در عرصه موسیقی شد. جملگی این آثار، ارزشمند و محترم هستند، اما دیگر سال‌هاست، گروه دستان آن گروه سابق نیست. آلبوم‌های منتشر شده از سوی این گروه ماندگاری کمتری دارند و کنسرت‌های این گروه با خوانندگان درجه پایین‌تری برگزار می‌شود. از طرف دیگر اکثر هنرمندان این گروه، هریک فعالیت جداگانه‌ای برای خود انجام می‌دهند و دیگر آن همنشینی سابق محقق نشده است. به نظر شما که از اعضای اصلی و ثابت این گروه بوده‌اید، چه اتفاقی باعث شده گروه دستان به این حال بیفتد و تقریبا منحل شود؟ دلیل این جدایی چه می‌تواند باشد؟

طبیعتا هر پدیده‌ای یک روز به وجود می‌آید روزی هم از بین خواهد رفت. البته من حرف شما را که می‌گویید گروه دستان منحل شده، نمی‌توانم با قطعیت قبول کنم. گروه دستان هزارچندگانه‌ی فعالیت‌هایی را انجام می‌دهد، منتها آن فعالیت‌های مستمر چند سال قبل را دیگر نداریم. این گروه تنها گروهی بوده که ۲۵ سال بدون کمک دولتی سر پا مانده و آثار ارزشمندی تولید کرده است، در سال‌های دور گروه‌هایی مانند گروه پایور را داشتیم که فعالیت مستمر می‌کردند، ولی تحت پوشش دولت قرار داشتند. به محض اینکه حمایت دولتی کنار رفت، این گروه‌ها هم منحل شدند. غیر از گروه خوب کامکاران که آنها هم از اعضای یک خانواده هستند و سال‌هاست باهم همکاری می‌کنند، گروه ما تنها گروهی هست که با تمام سخته‌ها ۲۵ سال کار کرده و در موسیقی تأثیرگذار بوده؛ چنان‌که بسیاری از کارهایی که جوانان امروزی انجام می‌دهند، متأثر از گروه دستان است. با خوانندگان بزرگی هم همکاری داشتیم که در کنار آنکه تجربه خوبی برای گروه دستان بود، برای آن خوانندگان هم بسیار ثمربخش بوده. درعین‌حال با جوانانی کار کردیم که آنها هم بعدها برای خودشان نامی دست‌وپا کردند. سالیان قبل خوانندگان بزرگی با ما همکاری می‌کردند، مثل شهرام ناظری و بسطامی، اما بعدها با جوان‌ترها کار کردیم. شاید یکی از دلایل کم‌کاری ما هم همین باشد که واقعا خواننده‌ای که بتوانیم همکاری خوبی با او داشته باشیم و در سطح این گروه هم باشد نداریم و این باعث شد با خوانندگان سطح پایین‌تری کار کنیم. یکی از دلایلی که من مایل به حضور در این شرایط نیستم، این است که معتقدم، دستان در انتهای یک اجرا یا تولید یک اثر هنری حرفی برای گفتن نداشته باشد. وقتی که حرفی برای گفتن ندارد، بهتر است که همکاری انجام نشود.

حالا از آلبوم «سفر به دیگر سو» بگویید، دلیل ماندگاری این اثر چه بود؟

در یک دوره‌ای تعداد نوازندگان گروه دستان خیلی زیاد بود، بعد از آن دوره که با بسطامی هم کنسرت‌هایی هم داشتیم، گروه کوچک‌تر شد و من، متبسم، کلهر و اعیان کار گروه را ادامه دادیم. از شهرام ناظری هم خواستیم تا با ما همکاری داشته باشد. آن زمان هرکسی یک ملودی را خلق می‌کرد و پیشنهادی برای بهترشدن کار می‌داد، سفر به دیگر سو حاصل آن همفکری‌ها و نتیجه کار مشترک ما بود و یک آهنگ‌ساز مجزا نداشت، حتی در انتخاب اشعار و تک‌نوازی‌ها هم مشارکت کرده و تغییرات خوبی به ما دادیم. پس از آن حس‌وحال کار‌ها هم تغییر کرد و بیشتر آهنگ‌سازی‌های آزیپش ساخته انجام شد و آن حالی که هر کسی یک ملودی را بسازد، از بین رفت. پس از تمرینات اولیه و شکل‌گرفتن ملودی‌ها، اولین کنسرت سفر به دیگر سو را در مراکش برگزار کردیم، بعدها ملودی‌ها را تکمیل‌تر کردیم و نهایتا اجرای زنده کنسرت واشنگتن را به صورت نور ایپدا در آمریکا با نام «تا ابدیت» و سپس در ایران منتشر کردیم. **حالا این روزها برخی هنرمندان خواننده، در مدتی کوتاه چند آلبوم موسیقی را منتشر و روانه بازار می‌کنند، شما این را چگونه تحلیل می‌کنید؟ آیا این آلبوم‌ها ماندگار می‌شوند؟**

متأسفانه بسیاری از همکاران ما به موسیقی به عنوان یک تجارت نگاه می‌کنند، من این افراد را کارمند یا مغازه‌دار موسیقی می‌دانم، اینها فقط به دنبال کسب درآمد هستند. البته برخی هم هستند که حرفه‌شان همین است، چاره‌ای ندارند و برای تأمین مالی باید در گروه‌ها ساز بزنند، ولی بسیاری دیگر در عین بی‌نیازی طمع و حرص مادیات دارند و آثاری تولید می‌کنند که خودشان هم چندان از تولید آن رضایت ندارند، اما به خاطر اینکه دستمزد خوبی به آنها پیشنهاد می‌شود، آهنگ‌سازی می‌کنند یا می‌خوانند. فعالیت‌هایی که من در این مدت انجام داده‌ام به‌طور میانگین هر سه یا چهار سال یک آلبوم بوده. دلایلش این نیست که من نمی‌توانم هر دو ماه‌سه آلبوم موسیقی منتشر کنم؛ معتقدم کاری که ارائه می‌شود ابتدا باید برای خود هنرمند مقبول و در حد نامش باشد.

مکعب سفید

آثار نفیس هنرمندان قلم‌زن مس‌نگار

شرق: نگارخانه مس‌نگار به روال هرسال و در راستای هدف همیشگی‌اش برای ماندگارسازی گونه‌های مختلف هنرهای صناعی ایران، از نهم مهر میزبان آثار فاخر هنرمندان قلم‌زن شده. در این نمایشگاه گروهی، آثار نفیس هنرمندان نامدار این هنر، در کنار آثار هنرمندان جوان به نمایش گذاشته شد. محمدحسن کلچین‌پور، مدیر این مرکز فرهنگی به‌عنوان تنها نگارخانه تهران که به‌طور اختصاصی بر هنرهای سنتی و صناعی ایران تمرکز دارد، می‌گوید: «هنر قلم‌زنی روی فلزات که تاریخ چندهزارساله‌ای در کشور ما دارد،

این روزها به لطف تلاش و کوشش هنرمندانی که روزها و ساعت‌ها در کارگاه خود مشغول خلق آثار باشکوه و منحصربه‌فرد هستند، دوران اوج خود را سپری می‌کند.» وی در ادامه افزود: «هنرمندان قلم‌زن در دو دهه اخیر موفق شدند تحولات وسیعی در این هنر سنتی به وجود آورده و آن را از فرم و طرح‌های یکنواخت به پویایی در ساخت و تنوع در اجرا درآوردند و این تغییر با عنایت به استقبال هنرمندان و مجموعه‌داران آثار فاخر قلم‌زنی، جوانان شافل در این عرصه را هم بالانگیزه کرده است تا این هنر سنتی دیرپا را با نگاهی نو، اما با حفظ اصالت‌ها ادامه دهند. به‌همین‌دلیل در نمایشگاه امسال تلاش کرده‌ایم هنرمندان جوان و استعداد‌های نوآور بیشتری را معرفی کنیم که در کنار پیش‌گسوتان این هنر، حضور پررنگی در این رویداد خواهند داشت. علاوه بر این گروه، برای نخستین‌بار میزبان هنرجویان شایسته‌ای هم خواهیم بود که در این راه، نوقدم هستند». هنرمندانی که آثارشان در این نمایشگاه ارائه خواهند شد، عبارتند از: منصور حافظ‌پرست، اکبر بزرگیان، رضا قبادران، مجید بهرامی‌پور، محمدمهدی باباخانی، مصطفی میرفرخایی، محمد حیدری و مصطفی نوروزیان. از بین هنرمندان

جوان‌تر هم می‌توان به حبیب آروان، مهدی یزدانی، سعید کیانی، محراب دامادی، رضا عابدی، محمد خورشیدی، کمال لطفی، امید ساعی، مهران شیراز، محسن براتی، یاقر نفری، سلیمان قربانیان، محمد گرمی، حسین صفار، صف میرفرخایی و... اشاره کرد. این نمایشگاه تا پنجشنبه، ۲۹ مهر، در گالری مس‌نگار به نشانی تهران- خیابان ملاصدرا- خیابان شیراز شمالی- کوچه حکیم اعظم، مجتمع پارک پرنسس، واحد تجاری شماره ۵ پریاست.

جایزه بهترین کارگردانی انیمارت به یک ایرانی

شرق: زهره بهروزی نیا، کارگردان و مدرس نمایش عروسکی در دانشکده سینماتاتر در جشنواره انیمارت جایزه بهترین کارگردانی را دریافت کرد. او برای کارگردانی نمایش «گفت امروز بینی و فردا بینی و پس آن فردا» بهترین کارگردانی را در جشنواره بین‌المللی Animart world puppet carnival از آن خود کرد. این نمایش روایت زندگی حلاج از زبان یک زن است که به نویسندگی نیاا دهقانی و به کارگردانی زهره بهروزی نیا و با بازی مهرنوش شریعتی در جشنواره بین‌المللی Animart world puppet carnival شرکت کرده است که در شهر لومژای لهستان از ۲۴ تا ۳۰ سپتامبر برگزار شد و توانست جایزه بهترین کارگردانی را به خود اختصاص دهد. در این جشنواره ۲۸ کشور جهان حضور داشتند. نمایش «گفت امروز بینی، فردا بینی و پس آن فردا» آبان و آذرماه سال ۹۰ سالن سینما مجموعه تئاتر شهر روی صحنه رفته بود که در آن هدا ناصح بازی کرد. در این نمایش طراح صحنه رامین سیارذشتی و طراح نور رضا بهجت هستند و بهزاد عبدی آهنگ‌ساز نمایش است.

ادامه از صفحه ۱۰

برای جهان بیانیه صادر نمی‌کنم

من و کارتر کارمان را دو سال پیش با چند اجرای زنده برای فیلم‌های «من ری» شروع کردیم. «من ری» فیلم‌ساز سورئالیستی بود که در دهه ۱۹۲۰ کار می‌کرد. کارتر کیتار می‌زند و همین‌طور یک دستگاه سینتی‌سایزر دارد؛ من هم کیتار و سینتی‌سایزر دارم و با هم کار می‌کنیم. یک روز آلفونسو گونزال، تدوینگرمان، به من گفت: «چیم موسیقی خوبی شده ولی چِرا تو و کارتر کم‌لش نمی‌کنید؟» خُب من آن موقع چون خیلی درگیر بودم، گفتم: «در اوقات بی‌کاری‌مان؟ و او جواب داد: «آره یک آخر هفته را به این کار اختصاص دهید. فقط شروع کنید و ببینید می‌توانید آن را دربیابورید». ما هم همین کار را کردیم. سه تا آخر هفته صرف این کار کردیم و منت را درآوردیم. استراژی‌مان هم این بود که ریتم را دربیابوریم و بعد با سینتی‌سایزر چند تا ساز دیگر به کار اضافه کنیم. مثلا در یکی از ترک‌ها، کیتار باس و در یکی دیگر از ترک‌ها هم کیتار اکوستیک اضافه کردیم، ولی در کل فضای آهنگ‌سازی خیلی مین‌مالی بود. کلی هم به ما خوش گذشت.

حالا یکی از عناصر جالب در فیلم، دیالوگ‌هایی بود که در انوبوس بین مسافرها ردوبدل می‌شد چون خیلی طبیعی به نظر می‌رسید. دوست دارم نظراتان را در این‌باره بدانم؟

خودم خیلی این دیالوگ‌ها را دوست دارم؛ چه مترو باشد چه در ستوران. همیشه فال‌گوش می‌ایستم. بخشی از آن حرف‌هایی را که آن دو پسر درباره دخترها می‌گفتند، خودم ۱۰ سال پیش در یک رستوران شنیده بودم. سعی کردم همان چیزهایی را که آن موقع شنیده بودم در فیلم بازسازی کنم. البته بقیه دیالوگ‌ها را از خودم درآوردم ولی همیشه عاشق گوش‌کردن به حرف‌های مردم هستم. چیزهای از این جالب‌تر هم شنیده‌ام. یک‌بار داشتم در یکی از خیابان‌های نیویورک قدم می‌زدم و دو تا معتاد آنجا بودند که حسایی نشته بودند و با هم حرف می‌زدند. همین‌چور که داشتم از کنارشان رد می‌شدم، یکی از آنها گفت: «نه پسر، درباره آن فیلم‌هایی که دنیس هوپر در آنها بازی کرده صحبت نمی‌کنم، درباره آن فیلم‌هایی حرف می‌زنم که آنها را کارگردانی کرده». این عین عباتی بود که من شنیدم. خُب، خیلی حرف جالب و باحالی بود. من یاد گرفته‌ام نباید هیچ‌کس را از روی ظاهرش قضاوت کرد؛ چون ممکن است با یک پیرزن ریزه‌ریزه چینی برخورد کنید که یک دانشمند فیزیک هسته‌ای باشد؛ در زندگی‌ام یاد گرفتم براساس ظاهر یا موقعیت آدم‌ها درباره‌شان قضاوت نکنم و به‌همین‌دلیل هنوز هم عاشق این هستم ببینم مردم سرر چه چیزهایی با هم صحبت می‌کنند.

حالا خیلی‌ها شما را شاعر می‌دانند. نظر خودتان در این‌باره چیست؟

خُب، من هنوز هم یک جورهایی شعر می‌نویسم. منظوم این است خیلی شعرهایم را به این و آن نشان نمی‌دهم. حدود یک سال پیش یکی از شعرهایم در «نیویورکر» منتشر شد. من با کنت کاک و دیوید شایبرو از مکتب نیویورک درس خواندم. دوست دارم وقتی مُردم، مردم فیلم‌های من را یک جور برداشت و تعمیم سینمایی از شاعران مکتب نیویورک بدانند؛ شاعرانی که هیچ چیز را جدی نمی‌گیرند و سعی می‌کنند برای هم شعر بسازند. اگر از فیلم‌های من این‌جوری یاد بشود، به خودم افتخار می‌کنم؛ ولی اینکه بخواهم خودم را شاعر یا هنرمند خطاب کنم، ادعای گزافی است. دارم تلاش می‌کنم تا یاد بگیرم چطور احساساتم را از طریق قالب‌های مختلفی مثل موسیقی، سینما و نوشتن بیان کنم.

حالا «قطار آسمان» یکی از ترانه‌های مورد علاقه من است و زمان زیادی از بخش آن می‌گذرد. الان که به پروژه‌های قبلی نگاه می‌کنید، چه حسی دارید؟ فکر می‌کنید در این سال‌ها دنیای سینمای مستقل چه تغییری کرده؟

من هیچ وقت فیلم‌هایم را نگاه نمی‌کنم، پس در واقع به گذشته نگاه نمی‌کنم.

حالا هیچ وقت به گذشته نگاه نمی‌کنید؟!
نه، برای من جذباتی ندارد. خُب درباره سینمای مستقل نمی‌دانم چه باید بگویم. همه‌چیز خیلی سریع به سمت کسب درآمد تغییر مسیر پیدا کرده و حتی به لحاظ فنی هم اینکه فیلم را در سالن سینما ببینید یا توی دستگاه دی‌وی‌دی بر نخود درک شما از فیلم تأثیر می‌گذارد. راستش من خیلی در جریان سینمای مستقل نیستم. فقط به فیلم کارگردان‌هایی علاقه دارم که از چشم یک هنرمند به کار خلاصه نگاه می‌کنند و نه از چشم یک کاسب‌کار؛ بنابراین تعریف من از سینمای مستقل همیشه این بوده و این به معنای کم‌بودن بودجه ساخت فیلم نیست، حتی کلینت ایستوود هم می‌تواند یک فیلم عالی بسازد؛ به شرطی که روی همه‌چیز کنترل کامل داشته باشد. به همین خاطر فقط این دسته فیلم‌ها نظر من را جلب می‌کند. فیلم‌هایی که برای کینه ساخته می‌شوند مثل فیلم‌های خوبی هستند و ممکن است خیلی هم سرگرم‌کننده باشند، ولی مورد علاقه من نیستند.

حالا چند روز پیش، قبل از اکران فیلم، با اشتیاق خاصی درباره کار اشتراکی با بازیگرهای‌تان می‌گفتید. می‌خواهم بیشتر درباره روندی بدانم که باعث چنین شکلی از همکاری شد.

معمولا سعی می‌کنم در تمام فیلم‌هایم فیلم‌نامه را براساس بازیگرهایم بنویسم؛ این‌بار ولی این کار را نکردم و بازیگرها را بعد از نوشتن فیلم‌نامه انتخاب کردم. همچنین تلاش کردم این بازیگرها را به فی‌البداهه بازی‌کردن تشویق کنم و فیلم‌نامه را براساس نظر‌ها و خواسته‌های آنها تغییر بدهم. البته این‌بار خیلی این اتفاق نیفتاد؛ چون آنها تصمیم گرفتند که تغییری در فیلم‌نامه ایجاد نکنند. گفتند: «نیازی نیست؛ ما فیلم‌نامه رو دوست داریم. از دیالوگ‌ها خوشمون میاد. همین جوری خوبه». من هم بهشون گفتم «شما می‌تونید بهترش کنید» و آنها در جواب من گفتند: «ما با بازی‌مان سعی می‌کنیم که بهترش کنیم». کارکردن با این بازیگرها خیلی دوست‌داشتنی بود. آنها خیلی بخشنده، پذیرا و متفاوت بودند. البته همه بازیگرها متفاوتانند. این دو نفر درست مثل شخصیت‌های‌شان توی فیلم، خاص و متفاوت بهترین می‌توانم هر چیزی را که دلم می‌خواهد بنویسم، ولی این فقط یک تکه‌کاغذ نیست. وقتی بازیگرها دیالوگ‌های‌شان را می‌خوانند، در واقع به آن جان می‌دهند و زنده‌اش می‌کنند. برای همین من همیشه دوست دارم با بازیگرها رابطه نزدیکی داشته باشم و کار را با هم پیش ببریم. من نمی‌توانم دیکتاتورمآنه رفتار کنم و بگویم «این‌شد رو بخون، این کار رو بکن». من می‌خواهم که بازیگرها هم چیزی به فیلم‌نامه اضافه کنند. می‌خواهم کار، اشتراکی پیش برود. البته در این مورد گفتند که از فیلم‌نامه خوش‌شان آمده و قصد ندارند چیزی را تغییر بدهند. خُب این موضوع به من اعتمادبه‌نفس داد و احساس کردم آن‌قدرها هم فیلم‌نامه بدی نیست، واقعا تجربه خوبی بود.